

نظربازی در شعر حافظ و غزل فرخ

سید حسن امین

□ خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از نظربازی به عنوان «علم نظر» چنین یاده کرده است:
در «نظربازی» ما بی‌خبران حیرانند

من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند
از بتان «آن» طلب ار طالب حسنی ای دوست

این کسی گفت که در «علم نظر» بینا بود
ملاصدرا در اسفار در مقام اشاره به این موضوع می‌گوید: «و لاجل ذلك امروا المشايخ مریدیم فی الابتداء، بالعشق.» و حکیم سبزواری در شرح آن گوید: «اذ لایرون اقوی فی انتزاع یدالنفس عن مشتبهیات عالم الکون الطبیعی بعد الجذبہ او بعد الرياضات الشرعیہ من هذا العشق.» (سبزواری، حواشی اسفار، چاپ سربی، ج ۷، صص ۱۷۴-۱۷۳) که البته همه برمی‌گردد به رساله‌ی عشق فلوطنین و جای بحث آن‌ها این‌جا و شاید هیچ‌کجا! نیست؛ الا این‌که ما در مقدمه‌ی دیوان اشعار حکیم سبزواری به این مبحث اشاره کرده‌ایم. فراجح ان شئت. غزل دیگر در این زمینه با ردیف «فرخ» را بعضی از حافظ‌پژوهان امثال آقای پرویز خائفی، به شرح مقاله‌ی که با عنوان «معیار شناخت غزل‌های مشکوک حافظ» در شماره‌ی ۶۷ مجله (صفحات ۴۸-۴۹) نوشته‌اند، الحاقی و مجعول دانسته‌اند. ایشان، با تعبیری که ظاهراً کمی دشواریاب هم هست، مرقوم داشته‌اند:

«غزل ... فرخ ... از طرفی هم شأن نزول آن [نا]مشخص است و هم بیان نالستواری [دارد].» (حافظ، ش ۶۷، صفحه‌ی ۴۸)

این اظهارنظر را در حالی در حافظ چاپ کردیم که بسیاری از حافظ‌پژوهان و مصححان انتقادی دیوان حافظ، از جمله قزوینی و غنی، «غزل فرخ» را به استناد نسخه‌های قدیم و اقدم از حافظ دانسته‌اند و آن را توصیف حافظ از نوجوانی دانسته‌اند. چنان‌که آقای دکتر سیروس شمیسا در صفحه‌ی ۱۶۵ کتاب **شاهدبازی در ادبیات فارسی** آن را ستایش حافظ از غلام بچه‌ی زیبا معرفی کرده است:

دل من در هوای روی فرخ

بود آشفته هم‌چون موی فرخ

به جز هندوی زلفش هیچ‌کس نیست

که برخوردار شد از روی فرخ

سیاهی نیک‌بخت است آن‌که دایم

بود همراز و هم زانوی فرخ

شود چون بید لرزان سرو آزاد

اگر بیند قد دل‌جوی فرخ

بده ساقی شراب ارغوانی

به یاد نرگس جادوی فرخ

دو تا شد قامت هم‌چون کمانی

ز غم پیوسته چون ابروی فرخ

نسیم مشک تاتاری خجل کرد

شمیم زلف عنبربوی فرخ

اگر میل دل هر کس به جایی است

بود میل دل من سوی فرخ

غلام همّت آنم که باشد

چو حافظ بنده و هندوی فرخ

یکی دیگر از نویسندگان مجله‌ی **حافظ** یعنی سرکار سرهنگ

پرویز مهاجر، این فرخ را یکی از سلاطین و امرای محلی به نام

«ملک فرخ» دانسته‌اند. (حافظ، شماره‌ی ۶۷، ص ۵۲)

به عقیده‌ی راقم این سطور، قول صواب این است که این «غزل

فرخ» را حافظ برای غلام سیاه‌زبیرویی سروده باشد و اشیاء و نظایر

این‌گونه اشارات در دیوان حافظ، فراوان است، از جمله: برای معشوق

مذکر بوده است، چنان‌که حافظ در جای دیگر گفته است:

گر آن شیرین پسر خونم بریزد

دلا چون شیر مادر کن حلالش

دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم

مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین

پدر تجربه آخر تویی ای دل ز چه روی

طمع مهر و وفا زین پسران می‌داری

خط عذار یار که بگرفت ماه از او

خوش حلقه‌ی است لیک بدر نیست راه از او

هر که را با خط سبزت سر سودا باشد

پای از این دایره بیرون نهد تا باشد